

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نهج البلاغه جلسه چهل و چهارم تاریخ: ۸۷/۹/۲۰
الحمد لله رب العالمين و الصلاة والسلام على خاتم الانبياء
والمرسلين سيدنا و نبينا ابي القاسم محمد و على اهل بيته الطيبين الطاهرين
المعصومين سيما بقيته الله في الارضين واللعن على اعدائهم اجمعين.

در اينکه توفيق بحث نهج البلاغه برای ما در روز چهارشنبه به
وجود آمده خداوند را شکر می کنیم که در سایه ولایت هفته ای یک
روز اقل این بحث را داشته باشیم. مقدمتاً در جلد ۳۹ بحار، صفحه ۳۵ تا
۸۹ باب ۷۳ «باب أن فيه خصال الانبياء و اشتراكه مع نبينا في جميع
الفضائل سوي النبوة» این عنوان باب است که حضرت امیر علیه السلام در
وجود و شخصیتشان، خصال همه انبیاء جمع است و اشتراک دارد با
پیغمبر خدا در جميع فضائل، سوي النبوة. روایات زیادی را نقل کرده که
یکی از آنها این است «قال رسول الله صلوات الله عليه و آله من اراد ان
ينظر الى آدم في علمه و الى نوح في حكمه و الى ابراهيم في خله و الى
موسى في هيبته و الى يوسف في جماله و الى سليمان في بهجته و الى عيسى
في عبادته فلينظر الى علي بن البيطال عليه السلام» ابن ابی الحدید در شرح
خطبه ۱۰۸ نهج البلاغه عبارتی دارند درباره عظمت حضرت امیر علیه السلام. با
اینکه آن شناختی که ما از حضرت امیر داریم ابن ابی الحدید آن را ندارد
و ما هم در شناخت خودمان اعتراف به تقصیر خودمان و کوتاهی فکر و
اندیشه خودمان در برابر عظمت حضرت امیر می کنیم. ایشان در شرح
خطبه می گویند: «فجزى الله قائلها عن الاسلام أفضل ما جزى به ولياً
من أوليائه فما أبلغ نصرته له تارة بيده و سيفه و تارة بلسانه و نطقه و
تارة بقلبه و فكره إن قيل جهاد و حرب فهو سيد المجاهدين و المحاربين و
إن قيل وعظ و تذكير فهو أبلغ السواعطين و المذكرين و إن قيل فقه و
تفسير فهو رئيس الفقهاء و المفسرين و إن قيل عدل و توحيد فهو إمام
أهل العدل و الموحدين

«ليس علي الله بمستنكر أن يجمع العالم في واحد»

از خداوند متعال بعید نیست که تمام جهان و یک دنیا فضیلت را در
یک شخصیتی جمع کرده باشد. در خطبه ۱۰۸ که در آن، حضرت امیر می
فرماید: «سبحانك خالقاً و معبوداً بحسن بلائك عند خلقك. خلقت داراً
و جعلت فيها مادةً مشرباً و مطعماً و ازواجاً و خدماً، و قصوراً و انهاراً،
و زروعاً و ثماراً» با خداوند مناجات می کند. خداوند یک چنین دار
بهشتی را آفرید. «ثم ارسلت داعياً يدعوا اليها» بعد پیغمبر آمدند و مردم
را به آن دار، دعوت کردند. «فلا داعي اجابوا، و لا فيما رغبتم اليه
رغبوا» نه داعی که پیغمبر بود را اجابت کردند و نه در آنچه که تو

رغبت کرده بودی رغبت کردند، «و لا الى ما شوقت اليه اشتاقوا» و
آنچه که مردم را به آن تشویق کرده بودی مردم اشتیاق پیدا نکردند. «
اقبلوا على جيفة» جمع شدند بر جیفه دنیا. «افتضحوا باكلها و اصطلحوا
على حبها» در اینجا ابن ابی الحدید می فرماید: کسی که بخواهد فصاحت
و بلاغت را یاد بگیرد در این کلام دقت کند اگر این کلام خوانده شود
بر زندق ملحد مصمم قلبش به تکان می افتد و برمی گردد «فجزى الله
قائلها عن الإسلام أفضل ما جزى به وليا من أوليائه فما أبلغ نصرته له
تارة بيده و سيفه و تارة بلسانه و نطقه و تارة بقلبه و فكره إن قيل جهاد
و حرب فهو سيد المجاهدين و المحاربين و إن قيل وعظ و تذكير فهو أبلغ
السواعطين و المذكرين و إن قيل فقه و تفسير فهو رئيس الفقهاء و المفسرين
و إن قيل عدل و توحيد فهو إمام أهل العدل و الموحدين

«ليس علي الله بمستنكر أن يجمع العالم في واحد»

ما درباره اصول و مبانی حکومت امیر المومنین در مورد بیت المال
بحث می کردیم. البته ما عید غدیر را هم در پیش داریم. عید غدیری که
از طرفی با یک دنیا شادی و مسرت به طرف ما می آید و ما هم به
استقبال او می رویم و از طرفی هم واقعاً بزرگترین حق کشتی تاریخ و
مظلومیت امیر علیه السلام در نظر ما محسوس می شود. ما در زمینه این مظلومیت
— چون عید غدیر را در پیش داریم — روایتی را می خوانیم. در سفینه
البحار جلد پنجم، سفینه البحار سابقاً در دو جلد چاپ شده بود؛ اما
چاپ فعلی در ۸ جلد است. البته مزیت هم زیاد دارد. در پاورقی
مدارک و منابع و مطالبی که محدث قمی دارد ذکر شده است. در جلد
پنجم سفینه البحار طبع جدید صفحه ۳۸۵ می گوید «ان علياً عليه السلام لم يقم
مرة على المنبر الا قال في آخر كلامه قبل ان ينزل ما زلتُ مظلوماً منذ
قبض الله نبيه» هر موقع که به منبر رفتند در آن چند سال که بودند —
در آخر کلامشان گفتند که بعد از ارتحال پیغمبر صلوات الله عليه و آله
من همیشه مظلوم بوده ام و خود پیغمبر هم فرمودند. در همین جا ایشان
نقل می کند: «يا علي انت مظلوم فويل لمن قاتلك و طوبى لمن قاتل
معك». کسی که با تو به قتال برخیزد «و ويل له» و کسی که همراه با تو
به قتال برخیزد «طوبى له». بالاخره باز در همان صفحه ۳۸۵ می گوید
که «عن مسيب بن نجية قال: بينما على عليه السلام يحطب اعرابي يقول
وامظلمتاه» یک اعرابی گفت به من خیلی ظلم شده «قال علي عليه السلام أدن
» حضرت فرمودند بیا نزدیک «فدنا قال لقد ظلمتُ عدد المدد و الور»
حضرت فرمودند من به تعداد کلوخ های بیابان و کرک ها و ویر، کرک
حيوان است مثل مو و پشم.

امیر در این بیان با شدت او را مورد توبیخ قرار می دهند. « اما بعد فائمی کنتُ اشْرُکُکَ فی امانتی » در امانت خود، تو را شریک کردم. « و جعلتُکَ شِعاری و بطانتي » تو را شعار خودم یعنی خیلی نزدیک خودم. و از خاصه خودم قرار دادم. « و لم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی » در میان اهل خودم کسی از تو مورد اعتمادتر نداشتم. « لمواساتی و موازرتی » برای کمک کردن به من، وزیر من بودن، « و أداء الامانة الی » من با تو این کار را کردم. اما « فلما رأیتَ الزمانَ علی ابن عمکَ قد کَلَبَ » تو وقتی دیدی که زمانه بر پسر عموی تو اشتداد پیدا کرد، ادبار به وجود آمد، حضرت امیر علیه السلام در اول که به خلافت رسیدند می خوانیم خیلی اقبال و توجه به ایشان شد. بعد از اینکه عثمان ۱۱ سال خلافت کرده بود و جنایات و خلافت های فراوانی کرده بود، مردم دیگر به ستوه آمده بودند و عثمان را کشتند. در خطبه شقشقیه هست که « فما راعنی أَلَا و الناس کَعْرِفِ الضُّعْفِ الی ینثالون علی من کل جانب » در اینجا دارد که حضرت فرمودند مردم هجوم آوردند از هر طرف به من مثل یال گفتار. عرف یعنی یال، گفتار یک یال پر پشت دارد. پشت سر هم، مردم آن طور هجوم آوردند که با حضرت بیعت کنند « حتی لقد وُطِئَ الحَسَنان » امام حسین و امام حسن زیر پای مردم ماندند. آن قدر هجوم شدید بود. خلاصه به این ترتیب آمدند، روز اول که جمع شدند. سال ۳۵ هجرت بود و روز جمعه بود که بیعت کردند. اول مردم خواستند که بیایند داخل خانه بیعت کنند. ولی حضرت فرمودند نه. اول فرمودند: « دعونی و التمسوا غیری فائمی لکم و زیراً خیراً من ان اکون امیراً » این برای اتمام حجت بود که مرا رها کنید و بروید سراغ کس دیگری همانطور که تا حالا رفته بودید. من وزیر باشم و راهنمایی کنم که تا حالا هم چنین بودم، بهتر از آن است که امیر باشم. این برای این بود که فردا نگویند که رفتند توی خانه حضرت و بیعت کردند. حضرت می خواستند بیایند و بین مردم بیعت باشد. خلاصه مردم گفتند نه و افرادی مثل عمار و مالک اشتر گفتند: نه خیر این طور نیست. حضرت فرمودند: پس حالا که این طور می خواهید فردا که روز جمعه است در مسجد جمع شوید که من بیایم. فردا در مسجد جمع شدند. روز ۱۸ ذی الحجة الحرام سال ۳۵ عثمان کشته شد. این روز ۲۵ سال ۳۵ بود. حضرت امیر بر منبر نشستند و مردم فوج فوج آمدند و بیعت کردند. در حکومت، ما یک مشروعیت داریم یک مقبولیت. الان هم در حکومت به این صورت است. مشروعیت این است که از طرف شرع یک چیزی تثبیت شده. اما مقبولیت این است که مردم بیعت کنند. در حکومت اسلامی همین طور است؛ بیعت یک عهد و پیمانی است که مردم با ولایت

خلاصه، کمیت بن زید اسدی که یکی از شعرای اهل بیت است و خیلی مقام بالایی هم دارد در همین راه هم شهید شده. او یک قصیده ای دارد درباره حضرت امیر علیه السلام او جزو شعرای غدیر است که علامه امینی در الغدیر کمیل بن زید اسدی را مثل دعبل خزائی و امثال اینها جزو شعرای غدیر ذکر می کند و او شهید هم شده است. در این شعرش است که « و یوم الدوح دوح غدیر خم ابان له الولاية لو أطيحا » دوحه آن درخت هایی بود که آنجا جمع کردند، آن بیابان را هموار کردند برای نصب منبر و پیغمبر صلی الله علیه و آله خطبه غدیر را خواندند « و لکن الرجال تدافعوها » و نگذاشتند آن منصب را اشغال کند، در آن قرار بگیرد. « تبایعوها » به هم آن منصب را فروختند رجال و غاصبین. « فلم ار مسها خطراً مبيعاً » خطر به چیزی که ارزش و موقعیت داشته باشد می گویند. این مقام را به همدیگر فروختند. و خطری به این اندازه مهم، اینطور مورد دست به دست گشتن و فروختن قرار بگیرد، عجیب است. در آنجا نوشته که بعضی از مومنین، حضرت علی علیه السلام را در خواب دیدند، حضرت فرمودند آن اشعار کمیت را برای من بخوان. او هم خواند. وقتی رسیدند به این آخر که خوانده شد حضرت امیر یک شعری اضافه کردند. « فلم ار مثل ذاک الیوم يوماً و لم ار مثله حقاً أضيحا » روزی مانند آن روز وجود ندارد اعظم اعیاد است و خیلی مهم است. ولی هیچ حقی هم مانند این حق مورد تضييع و ضایع شدن و حق کشی قرار نگرفت.

ما در بحث مربوط به بیت المال نامه ۴۱ را شروع به خواندن کردیم. البته در فیض الاسلام ۴۱ است. ولی در بعضی از شروح ۴۰ است. این نامه را حضرت امیر علیه السلام برای یکی از کارگزاران وقت خودشان نوشته اند. در این نامه حضرت امیر علیه السلام اول گفته اند که من تو را شعار بجسید به آن لباس می گویند که به بدن انسان بجسید، به موی بدن بجسید. حضرت فرمودند: من تو را شعار خودم و خاصه خودم قرار دادم. چقدر به تو محبت کردم و تو را مورد اعتماد خودم قرار دادم. بیت المال بصره در اختیار تو می باشد؛ ولی تو بیت المال را ربودی و بردی. بحث قبل ما راجع به برادرشان عقیل بود. و این راجع پسر عمویشان است. این شخص بعد از اینکه از طرف حضرت در بصره حکومت را به دست گرفته بود، در آن زمان کسی که ولایت و حاکمیت پیدا می کرد چند چیز در اختیارش بود؛ مثلاً نماز جمعه را او می خواند، بیت المال در اختیار او بود، مدیریت آن حوزه از همه جهت در اختیار او بود و او هم منصوب از طرف حضرت امیر علیه السلام بود. ولی این فرد در بیت المال دست برد زد و بیت المال را برداشت و به طرف حجاز رفت. حضرت

پس خواهم گرفت. « وَاللَّهِ لَوْ وَجَدْتُهُ قَدْ تَزَوَّجَ بِهِ النِّسَاءَ وَ مُلِكَ بِهِ الْإِمَاءُ كَرَدَدْتُهُ » اگر من ببینم کسی از بیت المال مهریه زن قرار داده، قیمت کنیز قرار داده، همه را پس خواهم گرفت. این زمینه یک غوغایی است. این جنگ جمل و صفین از همین جا سرچشمه گرفت. آنها طور دیگری فکر می کردند؛ فکر می کردند حضرت علی علیه السلام هم شخصی است مثل عثمان و افرادی مثل طلحه و زبیرها که باغ های فراوان و شترها و غلام و حشم داشتند، دیدند که منافعشان به خطر افتاد. این یک نوع انقلاب علوی است از بیت المال شروع می شود.

خلاصه نامه ۴۱ را که مطالعه می فرمایید. حضرت امیر علیه السلام اول می گویند: من به تو اعتماد کردم. حضرت در اینجا اسم نمی برند؛ ای پسر عمو خطاب می شود. در تیترش هم هست که « اِلی بعض عماله » اسم نمی برد که کیست؟ لذا بعداً خیلی بحث عرض می کنیم که چه کسی است. « قَلْبَتَ لَابِنِ عَمِكَ ظَهَرَ الْمَجْنُ » ولی تو وقتی که دیدی اینطور شد و روزگار برگشت، سیر را برگرداندی. چون در همین خطبه ای که از حضرت خواندیم و این قبیل حرفها، خیلی ها را تکان داد و آنها هم مخالف شدند امثال طلحه و زبیر و عایشه و غیره. کسی که در صلح است روی سپرش به طرف مقابل است. وقتی که می خواهد جنگ کند سیر را اینطور برمی گرداند. « فَفَارَقْتُهُ مَعَ الْمُفَارِقِينَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِينَ وَ حُتَّتْ مَعَ الْخَائِتِينَ فَلَا اِثْنَ عَمَّكَ اَسِيَّتْ وَ لَا اَلْاَمَانَةَ اَدَيْتْ » نه با پسر عموی خود مواسات کردی و نه در امانت، رعایت امانت کردی. بعداً مطالعه می کنید که حضرت خیلی با شدت فرمودند: آیا این مالی که مال ایتام بود، مال بیت المال بود، با خون و جان شهدا جمع آوری شده بود جمع کردی و بردی در حجاز برای خانه خود و آشیانه و کنیز خریدی آیا فکر نمی کنی؟ « اَمَا مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ اَوْ مَا تَخَافُ نِقَاشَ الْحِسَابِ » آیا از قیامت نمی ترسی؟ آیا از آن موشکافی که در حساب قیامت است نمی ترسی؟ بعد می گویند که این مال را به جایش برگردان، بیت المال را به جایش برگردان. اگر به جایش برنگردانی با این شمشیر که به هر کس زدم راه جهنم را پیش گرفت سر تو را می زنم و بر سر تو فرود می آورم. و الله اگر حسن و حسین من این کار را می کردند به آنها هم نرمش نشان نمی دادم. این بسیار با تشدید از طرف حضرت بیان شده.

نامه ۴۱ است و مربوط به بیت المال است. خلاصه خودتان مطالعه کنید. مطلب مهمی که در آخر این نامه می باشد این است که « فَصَحَّ رُوَيْدًا » یعنی آهسته شتر خود را بچران. « فَكَانَكَ قَدْ بَلَّغْتَ الْمَدْيَ » مثل اینکه عمرت به پایان رسیده. « وَ دُفِنَتْ تَحْتِ التَّرِي » و زیر خاک دفن شدی « وَ عَرَضَتْ عَلَيْكَ اَعْمَالُكَ بِالْمَحَلِّ الَّذِي يُنَادِي الظَّالِمُ فِيهِ بِالْحَسْرَةِ »

فقیه می بندند. فقیه زیاد است، همه شان هم ذاتاً مشروعیت دارند برای اداره امور، ولی یک نفر باید برای خاطر اینکه هرج و مرج نشود و امور منظم باشد و اراده و حرف یکی باشد، علاوه از مشروعیت باید مقبولیت هم پیدا کند. مقبولیت همان بیعت است و به این بیعت و عهد و پیمان باید طرفین پای بند باشند. خوب در روز جمعه این بیعت انجام شد. بعد حضرت از منبر آمدند پایین نماز جمعه خواندند و رفتند. آن وقت فردا که شنبه است و یکشنبه درباره بیت المال خواندند اولین کارشان همین بود. « كَتَبُوكُمْ بِلَبَلَةٍ وَ لَتَعْرَبُوكُمْ غَرَبَلَةً وَ لَتَسَاطُنُ سَوْطِ الْقِدْرِ حَتَّى يَعُودَ اَسْفَلُكُمْ اَعْلَاكُمْ وَ اَعْلَاكُمْ اَسْفَلُكُمْ » فکر نکنید که من مثل دیگران عمل خواهم کرد در اولش هم گفتند چون خودشان در آن نامه مالک اشتر گفتند: « اِنَّ هَذَا الدِّينَ قَدْ كَانَ اَسِيرًا فِي اَيْدِي الْاَشْرَارِ يَعْمَلُ فِيهِ بِالْهَوَى وَ تُدْعَى فِيهِ الدُّنْيَا » یعنی ۲۵ سال این دین اسیر بود در دست اشرار. به هوی هوس عمل می کردند. دین را ابرازی قرار داده بودند برای طلب دنیا. اما من آن طور نیستم. من به حکم خدا عمل خواهم کرد. در این لحظه تمام گردن ها کشیده شده، در روز اول آن حاکمی که سر کار می آید آن برنامه های خودش را بیان می کند و مردم منتظرند ببینند که دولت که می خواهد عوض شود می خواهد چه کاری انجام دهد و چه طور عمل می کند. حضرت فرمودند: آنچه را می گویم عمل خواهم کرد و به شما اعلام می کنم « كَتَبُوكُمْ بِلَبَلَةٍ » لرزه در وجود شما خواهد افتاد، قلب های شما تکان خواهد خورد، « وَ لَتَعْرَبُوكُمْ غَرَبَلَةً » شما غربال خواهید شد. « وَ لَتَسَاطُنُ سَوْطِ الْقِدْرِ » وقتی دیگ به جوش می آید آنچه در دیگ است زیر و رو می شود، شما هم آن طور خواهید شد. « حَتَّى يَعُودَ اَسْفَلُكُمْ اَعْلَاكُمْ وَ اَعْلَاكُمْ اَسْفَلُكُمْ ». این یک انقلاب است. طبیعت یک انقلاب همین است. خیلی ها پایین هستند، بالا می روند و خیلی ها بالا هستند پایین می آیند. الان در مملکت ما الحمد لله این انقلاب که به وجود آمده ببینید اینهایی که وزیرند و وکیلند اگر انقلاب نشده بود یک نفر از اینها در مسند کار نبودند. اینها یا در زندان بودند و یا در یک گوشه ای بودند. این انقلاب است که اعلی را آورد اسفل و اسفل را آورد به اعلی. آنهایی که در بالا بودند همه شان یا رفتند یا کشته شدند و یا فرار کردند و آنهایی که در گوشه و کنار بودند و گمنام بودند همه شان در مسند قرار گرفتند. حضرت امیر اعلام می کنند که انقلابی به وجود خواهد آمد. در این موقع خیلی از چشم ها خیره شده که حضرت چه می خواهند بخوانند! حضرت فرمودند: بله بعضی باغستانهایی دارند، کنیزها و غلام هایی دارند، صدها شتر و مزرعه دارند، کاخ ها و خانه های آنچنانی دارند، اینها از کجا آمده؟ اینها همه از بیت المال آمده. همه اینها را من

«فَقَّهه في الدين و علمه التأويل» این دعای پیغمبر برای عبد الله مستجاب شد. از سینه اش علم و فقه می جوشید و سوابقش هم خیلی خوب است. از این جهت واقعاً بحث شده. بحرانی می گوید که استبعاد نکنید. معصوم که نبوده این عبد الله همان است که حضرت امیر درباره اش صحبت کردند. بحرانی در جلد پنجم صفحه ۹۰ می گوید: این سوابق درست است ولی خداوند عاقبت شخص را به خیر کند. معصومین هستند که نمی لغزند و با این سوابق استنباط نمی کنیم. در تنقیح المقال که دارد چاپ می شود کتاب رجال بسیار خوبی است مخصوصاً در ضبط اسامی و القاب و کنیه ها خیلی عنایت دارد. الان بیست و چند جلد از آن چاپ شده ولی هنوز در حرف ح و ج و ... است. اما چاپ قدیم که سه جلد بود، در جلد دوم از صفحه ۱۹۱ تا ۱۹۵ ایشان خیلی تردید می کند؛ آخرش هم می گوید که بعضی ها سعی کردند که این عباس را خیلی بگویند بعضی ها بالا ببرند. بنابراین «خیر الامور أوسطها». ممکن است اشکالی مرتکب شده باشد ولی بعداً که حضرت امیر علیه السلام تهدید کردند برگشته باشد و بیت المال را پس داده باشد. ما در اسمش خیلی بحث نداریم. ما کلام حضرت علی علیه السلام را می خواهیم در بیت المال. حالا آن شخص چه کسی بوده برای ما خیلی مهم نیست. اما بعضی ها طوری جواب می دهند که خود نهج البلاغه را زیر سوال می برند. ما آن را قبول نداریم، ما قبول داریم که این کلام امیر المومنین است. تشدید و تحکیم بر اهمیت بیت المال است؛ اما اینکه چه کسی است مهم نیست. اما از «غرر و درر» سید مرتضی نقل می کنند که ایشان در جایی جواب داده که خود کلام زیر سوال است. نه خیر ما کلام را زیر سوال نمی بریم. کلام صحیح و درست است. اما در معجم رجال حدیث آیت الله خوئی که شاید بهترین کتاب رجال فعلی ما همین کتاب باشد. چون خیلی چیزها را جمع کرده. در این کتاب جلد دهم صفحه ۲۲۹ تا ۲۳۹، ایشان بحث کرده اند که این شخص عبد الله بن عباس نیست و چیزهایی که دلالت دارد عبد الله بن عباس است سنداً ضعیف است. و از علامه حلی نقل می کند که عبد الله از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله است، محب حضرت امیر المومنین علیه السلام است و تلمیذ اوست. در عظمت و جلالت و اخلاص او شکی نیست. بلکه کشتی احادیثی نقل کرده که معصومین است. ولی او اجل من ذلک است.

بالاخره این آدرس هایی که عرض کردم مطالعه می کنید. برای ما خیلی مهم نیست که این شخص چه کسی باشد. برای ما مهم کلام نهج البلاغه است. یستفاد از آن، اینکه بیت المال اینطور است و این شخص هم مورد مؤاخذه قرار گرفته. ان شاء الله بقیه بحث برای بعد.

«عملت بر تو عرضه شده، آن هم در روز قیامت که ظالم با حسرت آه می کشد. «وَيَتَمَنَّى الْمُضْجِعُ فِيهِ الرَّجَعَةَ» و ضایع کننده عمر کسی است که آرزو می کند که به دنیا برگردد. [وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ].

خوب حالا بحث مهم در اینجا این است که این شخص کیست؟ یک شخصی پسر عموی حضرت باشد و اینطور مورد اعتماد قرار بگیرد، بعد اینطور خیانت کند. این کیست؟ در بین علمای رجال و در تاریخ ما خیلی بحث شده که این کیست «واختلفوا علی ثلاث فِرَقٍ» حالا صاحبان قول را عرض می کنیم. عده ای آمدند گفتند که ما متوقیم و نمی دانیم. ابن ابی الحدید جزو همین ها می باشد. می گوید اگر سوابق عبد الله بن عباس را در نظر بگیریم که یک چنین کاری را انجام داده باشد و اینقدر حضرت امیر المومنین علیه السلام با آن توبیخ و شدت برخورد کردند دیگر با آن مقام و جلالت ابن عباس نمی سازد، نمی دانیم که او کیست. ابن ابی الحدید می گوید «انا من المتوقفين» در جلد ۱۶ شرح ابن ابی الحدید صفحه ۱۶۹. عده ای گفتند نه خیر، عباس سه تا پسر دارد. عبید الله بن عباس که نیست، چون شخصی آنقدر قابل اعتماد نبود. حضرت مجتبی علیه السلام وقتی که حرکت کردند بعد از شهادت حضرت امیر برای جنگ با معاویه، عبید الله بن عباس را سرکرده لشکر خودش قرار داد. از کوفه خارج شدند ولی شبانه معاویه ۵۰۰ هزار درهم فرستاد شبانه و گفت ۵۰۰ هزار درهم هم بعد می فرستم که جبهه را عوض کند و از فرماندهی امام حسن کنار بیاید، حتی قول داد که دخترش را هم به عبید الله بدهد و او هم قبول کرد. صبح جمعیت دیدند که عبید الله بن عباس نیست. این عبید الله بن عباس است. یکی دیگر قسم بن عباس است که سرنوشت بسیار خوبی دارد. در نهج البلاغه هم نامه ای داریم که در طرف ین از طرف حضرت امیر حاکم بوده و گاهی هم در حجاز بوده. بالاخره خوب است. می ماند عبد الله بن عباس. این اگر عبد الله باشد عبد الله بن عباس است. عبد الله بن عباس پدر سلاطین بنی عباس همین عبد الله است، که پیغمبر هم به عباس فرمودند: «ویلٌ لذريرةٍ من ذریتک». بعد عباس پرسید که چطور؟ حضرت فرمودند که یکی از فرزندان شما خلافت را به ناحق قبضه خواهد کرد. بنی عباس بیش از ۵۰۰ سال حکومت کردند. بالاخره عباس ناراحت شد گفت: بروم دوایی بخورم و خودم را عقیم کنم؟ پیامبر فرمودند: نه چون دیگر کار از این کارها گذشته. وقتی که عبدالله به دنیا آمد قابله بچه را برداشت و گفت «خذه ابو الاملاک» این پدر سلاطین است همه می دانستند. خلاصه عبد الله سابقه اش خوب است. چون پیامبر زمانی که می خواست وضو بگیرد عبد الله رفت برای پیامبر آب آورد. پیغمبر دعا فرمودند «اللهم